

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«السادس الإجازة ليست على الفور للعمومات و لصحيحة محمد بن قيس و أكثر المؤيّدات المذكورة بعدها، و لو لم يجز المالك و لم يردّ حتّى لزم تضرّر الأصيل بعدم تصرفه فيما انتقل عنه و إليه على القول بالكشف فالأقوى تداركه بالخيار أو إجبار المالك على أحد الأمرين»

تنبیه ششم: فوریت اجازه

تنبیه ششم این است که آیا اجازه‌ای که باید از مالک صادر شود، فوریت دارد یا نه؟ به این معنا که اول زمانی که بر عقد فضولی اطلاع پیدا کرد، اگر می‌خواهد عقد را اجازه کند، باید اجازه کند و اگر در آن زمان اجازه نکرد، دیگر حق اجازه کردن ندارد، یا این که اجازه فوریت ندارد و هر زمانی که مالک اراده کرد که اجازه کند، کفایت می‌کند.

مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: به نظر ما اجازه فوریت ندارد و بر این مدعا سه دلیل اقامه کرده‌اند.

دلیل اول عمومات است، یعنی عموماتی که شامل بیع فضولی همراه امضاء مالک می‌شود و آن را تصحیح می‌کند، که گاهی اوقات از این عمومات به ادله امضاء تعبیر می‌شود، مثل آیه شریفه «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)»، که هر زمانی که مالک اجازه کند، ولو بدون فوریت، یعنی مع التراخي، «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» شامل چنین عقدي می‌شود.

اگر فضولی عقدي را انجام داد و مالک بر آن اطلاع پیدا کرد، اما در اول زمان اطلاع، آن را امضاء و اجازه نکرد، اما بعد از گذشت مثلاً دو روز، پنج روز، یک ماه و یا یک سال بعد اجازه کرد، عمومات وارده در بیع فضولی، مثل «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» یا «[أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ](#)» شامل چنین موردی هم می‌شود.

دلیل دوم صحیح محمد بن قیس است، که بعد از این که مالک اطلاع پیدا کرد، که فرزندش جاریه‌اش را فروخته، جاریه را از مشتری گرفت و نگه داشت. بعد مشتری خدمت حضرت امیر(علیه السلام) مناشده و چاره جویی کرد و حضرت هم راهی به او یاد دادند، بعد از این که او این راه را عملی کرد، مالک مجبور شد که بیع فضولی را اجازه کند.

ظاهر روایت محمد بن قیس این است که اجازه مالک فوراً صادر نشده، بلکه با تراخی صادر شده، اما امام(علیه السلام) می‌فرمایند: این معامله، ولو اینکه اجازه با تراخی صادر شده، صحیح است و اشکالی ندارد.

دلیل سوم این است که اکثر مویدات مذکوره‌ی سابق، –مرحوم شیخ(ره) بعد از این که ادله‌ای برای صحت فضولی اقامه کرده،

مویداتی را هم بیان کرده‌اند. - اطلاق دارد.

روایاتی که در باب مضاربه بود، مثل این روایت که صاحب پول به شخصی می‌گوید: با این پول معامله معینی را انجام بده و فلان جنس را بخر، اما آن شخص با پول، یک جنس دیگری می‌خرد. بعد از امام (علیه السلام) سؤال می‌کند که این معامله صحیح است یا نه؟ امام (علیه السلام) می‌فرمایند: اگر صاحب پول رضایت دهد، اشکالی ندارد و سود هم طبق همان قراری که داشتند، تقسیم می‌شود.

در این روایت اطلاق وجود دارد و مراد از اطلاق، ترک استفصال است، یعنی امام (علیه السلام) نفرومودند که: مالک بعد از این که اطلاع پیدا کرد، به مجرد اطلاع، معامله را اجازه کرد یا مع التراخی؟ و ترک استفصال دلیل بر اطلاق و عموم است، یعنی فرقی نمی‌کند که در بیع فضولی، مالک بلافاصله بعد از اطلاعش اجازه کند و یا مع التراخی اجازه کند.

همچنین در روایات دیگر هم مساله ترک الاستفصال وجود دارد، پس بر طبق این سه دلیل، اجازه فوریت ندارد.

اشکال ضرر بر اصیل بنا بر مبنای عدم فوریت و جواب آن

ان قلت: اگر اجازه فوریت ندارد، در جایی که فضولی مال مالک را به مشتری فروخته، مشتری اصیل قبل از اجازه، حق تصرف در مالی را که می‌خواهد به او منتقل شود ندارد. لذا این موجب ضرر بر او می‌شود.

مرحوم شیخ (ره) در جواب فرموده: این ضرر دو راه دارد؛ یک راهش این است که در مقدار زمانی که اگر مشتری بخواهد صبر کند، موجب ضرر بر وی می‌شود، بگوییم: مشتری هم خیار دارد و می‌تواند معامله را بر هم زند.

راه دوم این است که به حاکم شرع مراجعه کند و حاکم، مالک را بر احد الامرین اجبار کند، یعنی بگوید: یا معامله را اجازه کن و یا رد کن.

تنبیه هفتم: اعتبار مطابقت از نظر عموم و خصوص در اجازه

تنبیه هفتم این است که آیا بین اجازه و بین عقد، از نظر عموم و خصوص، مطابقت معتبر است یا نه؟ یعنی اگر عقد مطلق است، باید اجازه هم مطلق باشد و اگر عقد مشروط به شرطی است، اجازه هم باید مشروط به همان شرط باشد، یا این که مطابقت اعتباری ندارد و می‌تواند عقد مطلق باشد، اما اجازه مشروط به شرطی باشد.

مرحوم شیخ (ره) فرموده‌اند: در اینجا باید تفصیل دهیم، که مطابقت از حیث اجزاء معتبر نیست، اما مطابقت از حیث شروط معتبر است، یعنی اگر فضولی مال مالک را بفروشد، مثلاً مالک یک زمین صد متری دارد و فضولی این زمین صد متری را به مشتری بفروشد، مالک می‌تواند نصف این معامله را اجازه کند، که این مخالفت بین اجازه و عقد در اجزاء مبیع می‌باشد و اشکالی هم ندارد، منتها مشتری خیار تبعض صفقه دارد.

اما در جایی که مساله، مساله شرط است، یعنی بایع جنس را با شرطی فروخته، که مالک می‌خواهد بدون آن شرط اجازه کند، مرحوم شیخ (ره) فرموده: در اینجا این تأثیری ندارد و این اجازه صحیح نیست، دلیلش هم این است که فرق مهمی میان جزء و شرط وجود دارد، که بطلان جزء، سرایت به کل نمی‌کند، لذا اگر کسی یک گوسفند و یک خوک را، در معامله واحد به مشتری

فروخت، در اینجا یک جزء مبیع خوک هست، که معامله نسبت به آن باطل است، اما نسبت به گوسفند صحیح است، اما بطلان شرط به مشروط سرائیت و مشروط را هم باطل می‌کند.

لذا اگر بایع، عقد فضولي را با شرطي منعقد کند و مجیز عقد را بدون آن شرط امضاء کند، فرموده‌اند: این مضر است و این اجازه صحیح نیست.

عدم صحت اجازه همراه با شرط بر عقد مطلق

بعد عکس این را عنوان کرده‌اند، که اگر فضولي عقدي را مجرد از شرطي منعقد کند و مالک عقد را با شرط اجازه کند، آیا این اجازه صحیح است یا نه؟

مرحوم شیخ(ره) در اینجا سه احتمال داده‌اند؛ یک احتمال این است که بگوییم: این اجازه‌ای که مالک با این شرط داده، صحیح است، که تشبیه هم می‌کنند به جایی که اگر کسی ایجاب را بخواند، اما قابل، قبولش را با یک شرط بیان کند، که بعضی در اینجا گفته‌اند: مانعی ندارد.

احتمال دوم این است که بگوییم: این اجازه فقط در دایره‌ی عقد صحیح است و نسبت به شرط لغو است و دلیل این مساله هم این است که آن شرطي واجب الوفاء است، که در حیز عقد باشد، یعنی اول در ایجاب بیاید و بعد هم قبول با توجه به آن شرط انشاء شود، اما شرطي که در حیز عقد نباشد، وجوب وفا ندارد.

احتمال سوم این است که بگوییم: هم اجازه، هم شرط، هر دو باطل هستند و مرحوم شیخ(ره) هم، همین وجه اخیر را اختیار کرده‌اند.

پس در جایی که فضولي عقد را مجرد از شرط می‌خواند، اما مالک با شرط اجازه می‌کند، به نظر مرحوم شیخ(ره) عقد و شرط مجموعاً باطل هستند و قابل تصحیح با این اجازه‌ای که داده نیستند.

اما اگر مشتري این شرط را پذیرفت، این اجازه به جاي ایجاب جدید می‌شود و پذیرش مشتري هم قبول جدید می‌شود، که این دیگر ربطی به عقد فضولي ندارد.

تا اینجا بحث اجازه تمام می‌شود.

تطبیق عبارت

«السادس الإجازة لیست علی الفور للعمومات و لصحیحة محمد بن قیس و أكثر المؤیدات المذكورة بعدها»، اجازه مالک فوریت ندارد، یعنی لازم نیست که در اول زمانی که مالک اطلاع بر عقد پیدا کرد، همان زمان باید یا اجازه کند و یا رد و می‌تواند یک سال هم صبر کند و سه دلیل بر این مطلب آورده‌اند، یکی عمومات، که معنا کردیم که مراد همین ادله‌ای است که بیع فضولي را امضاء می‌کند. می‌گوییم: اگر عقد فضولي واقع شد و مالک بعد از اطلاع، در اول زمان امکان اجازه نکرد و یک سال بعد اجازه کرد، این هم مشمول ادله امضاء هست.

دیگری صحیحہ محمد بن قیس است، که عرض کردیم در این روایت هم، مالک بعد از این که جریاناتی به وجود می‌آمد، آخر الامر مجبور می‌شود که اجازه کند و روایت ظهور دارد که اجازه مع التراخی واقع شده است و همچنین اکثر مویدات مذکوره بعد از صحیحہ محمد بن قیس، که عرض کردم از راه ترک استفصال منظور مرحوم شیخ (ره) است.

«و لو لم یجز المالك و لم یردّ حتّٰی لزم تضرّر الأصل بعدم تصرّفه فیما انتقل عنه و إلیه علی القول بالكشف»، اما اگر مالک اجازه نداد و رد هم نکرد، تا این که مشتری اصل متضرر شود، چون نمی‌تواند در ما انتقل عنه تصرف کند، برای این که قبلاً گفتیم: عقد از طرف اصل لازم است و در ما انتقل علیه هم نمی‌تواند تصرف کند، چون هنوز اجازه نیامده است.

البته بنا بر قول به کشف، چون بنا بر قول به نقل، آن مالی که می‌خواهد به او منتقل شود، از زمان اجازه منتقل می‌شود و قبل از اجازه حق تصرف ندارد.

«فالأقوی تدارک بالخیار أو إجبار المالك علی أحد الأمرین»، اقوی این است که این ضرر، به خیار تدارک و جبران شود، یعنی بگوییم: مشتری خیار دارد و یا این که بگوییم: حاکم مالک را علی احد الامرین اجبار کند، که یا اجازه دهد یا رد کند.

«السابع هل یتبر فی صحّة الإجازة مطابقتها للعقد الواقع عموماً أو خصوصاً، أم لا؟ وجهان»، آیا در صحت اجازه معتبر است که اجازه با عقدي که واقع شده، از نظر عموم و خصوص، مطابقت داشته باشد یا نه؟ یعنی اگر عقد عام است، اجازه هم عام باشد و اگر عقد خاص است، اجازه هم خاص باشد. که شیخ (ره) فرموده: دو وجه وجود دارد.

اما مرحوم شیخ (ره) هیچ کدام از این دو وجه را نپذیرفته و فرموده: «الأقوی: التفصیل»، اقوی این است که در اینجا تفصیل دهیم، «فلو أوقع العقد علی صفقة فأجاز المالك بیع بعضها، فالأقوی الجواز»، اگر فضولی عقد را بر متاعی واقع کرد و مالک بیع بعضی از این متاع را اجازه کرد، اقوی صحت این اجازه است. «كما لو كانت الصفقة بین مالکین فأجاز أحدهما»، همان گونه که اگر متاع مشترک بین دو مالک باشد و بعد احد المالکین اجازه دهد، «و ضرر التبعض علی المشتري یجبر بالخیار»، در اینجا جنسی که مشتری خریده، مجموع جنس است، که مالک نسبت به نصف جنس یا احد المالکین نصف متاع را اجازه می‌دهد و این ضرر تبعض صفقه است، که با خیار جبران می‌شود و مشتری خیار تبعض صفقه دارد.

«و لو أوقع العقد علی شرط فأجاز المالك مجرداً عن الشرط، فالأقوی عدم الجواز»، اما اگر عقد را بر شرطی واقع کند، اما مالک بگوید: بدون این شرط قبول می‌کنم، اقوی این است که صحیح نیست، «بناءً علی عدم قابلیة العقد للتبعیض من حیث الشرط و إن کان قابلاً للتبعیض من حیث الجزء»، چون عقد قابلیت تبعیض از حیث شرط را ندارد، اگرچه از حیث جزء قابل تبعیض هست.

این مطلب غیر از مویدی که شیخ (ره) بیان می‌کند، موید بسیار مهمی دارد، که ثمن در مقابل اجزاء واقع می‌شود، یعنی اگر صد متر زمین را به صد تومان فروخت، در مقابل هر متری یک تومان قرار می‌گیرد و ثمن نسبت به اجزاء تقسیت و توزیع می‌شود، اما جزئی از ثمن در مقابل شرط قرار نمی‌گیرد، لذا اگر کسی گفت: این کتاب را به صد تومان فروختم، به شرط این که یک روز برای من کار کنی، از نظر ضوابط و قواعد فقهی تمام صد تومان در مقابل کتاب قرار گرفته و هیچ جزئی از ثمن در مقابل شرط قرار نمی‌گیرد و این موید این است که عقد، از نظر اجزاء تبعیض بردار است، اما از نظر شروط تبعیض بردار نیست، چون اصلاً شرط چیزی است که از رکن معامله خارج است و عنوان رکنیت ندارد، لذا ثمن در مقابل آن قرار نمی‌گیرد.

مرحوم شیخ (ره) هم مویدی آورده و فرموده‌اند: «و لذا لا یؤثر بطلان الجزء بخلاف بطلان الشرط»، یعنی به خاطر این که گفتیم: عقد از حیث شرط تبعیض بردار نیست، اما از حیث اجزاء تبعیض بردار است، بطلان جزء در بطلان مجموع عقد اثری ندارد،

اما بطلان شرط، البته طبق نظر مشهور، به عقد سرایت کرده و عقد را هم باطل می‌کند.

«و لو انعكس الأمر، بأن عقد الفضولي مجرداً عن الشرط و أجاز المالك مشروطاً»، اگر امر به عکس شود، یعنی فضولی بدون شرط بفروشد و مالک به شرط اجازه دهد، در اینجا سه قول وجود دارد؛ «ففي صحّة الإجازة مع الشرط إذا رضي به الأصيل»، یک قول صحت اجازه با شرط است، اگر اصیل به این شرط رضایت دهد، «فیکون نظیر الشرط الواقع في ضمن القبول إذا رضي به الموجب»، تشبیه جایی که موجب ایجاب را بخواند، اما قابل در ضمن قبول شرطی بی‌آورد، که اگر خصوص شرط را موجب قبول کرد، بگوییم: اینجا اشکالی ندارد.

«أو بدون الشرط؛ لعدم وجوب الوفاء بالشرط إلا إذا وقع في حيز العقد»، یک قول هم این است که اجازه بدون شرط صحیح است، چون شرط واجب الوفاء نیست، مگر این که در حیز عقد باشد، «فلا يجدي وقوعه في حيز القبول إلا إذا تقدّم على الإيجاب، ليرد الإيجاب عليه أيضاً»، لذا اگر فقط در ضمن قبول باشد، فائده ای ندارد، مگر این که قبول بر ایجاب مقدم شود، تا ایجاب بر این قبول وارد شود.

بحثی است که آیا قبول بر ایجاب مقدم می‌شود یا نه؟ در سال گذشته مطرح کردیم و شیخ (ره) فرموده‌اند: در جایی که قبول با الفاظی باشد، که بتواند با آن الفاظ، قبول مقدم بر ایجاب شود، در چنین مواردی اگر قابل، در ضمن قبول یک شرطی را آورد و موجب ایجاب را خواند، اشکالی ندارد.

اما اگر بنا باشد که بعد از قبول، ایجابی در کار نباشد، اگر در ضمن قبول، شرطی آمد، این شرط لغو می‌شود. اجازه مالک هم اگر با شرط باشد، بگوییم: اجازه اش درست است، اما شرطش درست نیست.

«أو بطلانها؛ لأنه إذا لغى الشرط لغى المشروط؛ لكون المجموع التزاماً واحداً»، قول دیگر بطلان اجازه است، که بگوییم: این اجازه با شرط، مجموعاً باطل است، چون اگر شرط لغو شود، مشروط هم لغو می‌شود، چون مجموعاً یک التزام واحد است.

کسانی که می‌گویند: بطلان شرط به بطلان عقد سرایت می‌کند، دلیلشان این است می‌گویند: در اینجا دو التزام نداریم، بلکه یک التزام مقید است، که از اول ملتزم شده به این که این کتاب، ملک مشتری شود، مقیداً به این که مشتری یک روز برای او کار کند، حال اگر گفتیم: این شرط باطل است، مجموع التزام باطل می‌شود.

بله اگر در شرط و مشروط دو التزام مستقل داشتیم، یک التزام مستقل به این که این کتاب، به مشتری منتقل شود و التزام دوم این که مشتری برای مالک یک روز کار کند، در اینجا اشکالی نداشت و اگر احد الالتزامین باطل باشد، بطلان آن به دیگری سرایت نمی‌کند. همین است که گاهی اوقات از آن تعبیر می‌کنند به وحدت مطلوب و تعدد مطلوب.

در مانحن فیه هم بطلان شرط به اجازه سرایت می‌کند، پس باید بگوییم: کل اجازه باطل می‌شود.

«وجوه، أقواها الأخير»، اقوای این وجوه اخیر است. اما قول اول بر خلاف فرض بحث است، چون فرض این است که اگر مالک مع شرط اجازه کرد، آیا کافی است یا نه؟ ولی قول اول می‌گوید: مشتری دوباره رضایت دهد، که این رضایت مجدد، خودش انشای جدید می‌شود و این بر خلاف فرض بحث است. قول دوم هم باطل است، چون قول دوم مبتنی بر تعدد التزام است و تعدد التزام را قبول نداریم، لذا اقوای این وجوه قول اخیر است که بگوییم التزام، التزام واحد است.

احکام مجیز

بعد شیخ(ره) احکامی را که در باب مجیز باید بیان شود، شروع کرده و فرموده‌اند: در اینجا هم اگر بخواهیم جمیع احکامی که در باب مجیز هست بیان کنیم، باید در ضمن اموری بیان کنیم.

امر اول: جایز التصرف بودن مجیز در حال اجازه

امر اولی که در اینجا بیان کرده‌اند این است که یکی از شرایط مجیز این است که مجیز در حال اجازه جایز التصرف باشد، یعنی اگر می‌خواست بیعی انجام دهد، باید چه شرایطی را دارا می‌بود؟ باید بالغ، عاقل، رشید و مالک باشد، تمام شرایطی که اگر می‌خواست بیع انجام دهد لازم بود، تمام آن شرایط را باید برای اجازه هم داشته باشد.

بعد در اینجا فرعی را بیان کرده‌اند، که اگر مالک در حال اجازه بر عقد فضولی مریض باشد، آن هم مرضی که منجر به موتش شود، آیا منجزات این مریض به عنوان اصل مال هست یا از ثلث مال نافذ است؟ که این یک خلافت بود که در کتاب الوصیه بیان کرده‌اند.

حال اگر مالک مریض است، آن هم مرضی که منجر به فوت می‌شود و یکی از تصرفات منجزه، مانند اجازه را انجام داد، شیخ(ره) فرموده: اگر در باب منجزات مریض، قائل شدیم به این که قطعیت و تمامیت دارد، از اصل مال خارج می‌شود و هیچ بحثی ندارد، اما اگر گفتیم: منجزات مریض، حکم وصیت را دارد و باید از ثلث مال او داده شود، همین هم نسبت به اجازه در اینجا پیاده می‌شود.

تطبیق عبارت

«و أمّا القول في المجیز، فاستقصاؤه يتمّ ببيان أمور؛ الأول: يشترط في المجیز أن يكون حين الإجازة جائز التصرف بالبلوغ والعقل والرشد»، اول از شرایط مجیز این است که در حال اجازه جائز التصرف باشد، یعنی بلوغ، عقل و رشد داشته باشد. «و لو أجاز المريض بُني نفوذها على نفوذ منجزات المريض»، حال اگر مالک مریض است، آن هم مرضی که منجر به موت می‌شود، نفوذ اجازه‌اش مبتنی است بر این که آیا این منجزات مریض نفوذ دارد یا نه؟

فرض کنید در حین مرض اگر خانه‌اش را فروخت و یا هبه کرد، که اگر گفتیم: تماما نفوذ دارد، این اجازه‌ای هم که داده، نسبت به کل عقد تمام می‌شود و صحیح است، اما اگر گفتیم: منجزات مریض در حکم وصیت است، از ثلث مال فقط باید خارج شود، چون وصیت در دایره ثلث مال است، لذا این منجزات مریض هم در ثلث مال نافذ می‌شود، یعنی باید ببینیم مالی که فضولی به دیگری فروخته، آیا به اندازه ثلث مال است یا بیش از آن؟ اگر به اندازه ثلث مال، یا کمتر باشد، اجازه‌اش نافذ است، اما اگر بیش از ثلث مال باشد، اجازه‌اش فقط در مقدار ثلث نافذ است.

بعد شیخ(ره) فرموده: «و لا فرق فيما ذكر بين القول بالكشف والنقل»، در شرطیت این شرط، که مجیز باید در حال اجازه جائز التصرف باشد، بین قول به کاشفیت و ناقلیت فرقی نمی‌کند، یعنی کسی نگوید که: روی قول به کاشفیت، ولو در حال اجازه مثلا فرض کنید عقلش را از دست داده، اما در زمان عقد، که عاقل بوده، پس اشکالی ندارد، چون بنا بر کاشفیت، ملکیت از زمان عقد است.

بنا بر ناقلیت مسأله روشن است، چون زمان نقل و انتقال، زمان اجازه است، پس قطعاً باید در زمان اجازه، جمیع شرایط را

داشته باشد، اما بنا بر کاشفیت، اجازه کاشفیت دارد که اگر مقارن با عقد واقع می‌شد عقد تمام بود و آن اجازه، اجازه‌ای است که «صدرت من البالغ العاقل الرشید المالک» مثلاً، لذا اگر مالک مجیز در حال عقد عاقل بوده، اما در حال اجازه عقلش را از دست داده، بنا بر کاشفیت بگوییم: این اشکالی دارد، چون اجازه‌ای معتبر است که اگر مقارن با عقد بود، عقد تمام می‌شد، اما اجازه در حال عدم عقل، چنین خصوصیتی ندارد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ